

آزادی برای کرامت

ایمانوئل کانت (1724-1804) از بزرگ‌ترین بنیانگذاران فلسفه اخلاق در جهان مدرن است...



ایمانوئل کانت (1724-1804) از بزرگ‌ترین بنیانگذاران فلسفه اخلاق در جهان مدرن است.

شاید صورت‌بندی تکلیف‌گرایانه او با رویکردهای سودانگاران یا لذت‌خواهانه متفاوت باشد اما اساس اخلاق کانت یعنی کرامت انسانی و ارزش بی‌چون‌وچرای انسان به مثابه انسان، مورد تأیید همه فیلسوفان مدرن است و به یک معنا میزان مدرن بودن یک نظریه را با آن می‌سنجند. با خانم دکتر شهین اعوانی، استاد فلسفه و عضو هیات علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه درباره فلسفه اخلاق و سهم کانت در احیای دوباره و تبیین مفهوم کرامت انسانی گفت‌وگویی کردیم که از نظراتان می‌گذرد. اخلاق، مشروعیت خود را از کجا می‌گیرد؟

وقتی می‌گوییم مشروعیت، ذهن سریع سروقت پایگاه دینی می‌رود. اخلاق در حقیقت، هم دینی و هم وراثی دینی است؛ بنابراین جوامعی هستند که اصلاً دینی نیستند اما به اصولی اخلاقی پایبندند و بالعکس؛ یعنی بسیاری از جوامع دینی اصول اخلاقی را به صورت علمی می‌دانند اما در حوزه عمل خیلی پایبند آنها نیستند.

اما دین می‌تواند مقوم باشد. مسلماً در مورد کسی که باور دینی داشته باشد و نه قبول صرف، و باور کند که اصول دینی در اخلاق تأثیر دارد این چنین است.

می‌توان گفت اخلاق مقوله‌ای کاملاً انسانی است؟

بله، در فلسفه گفته‌اند که انسان حیوان ناطق است اما امروز می‌گویند که انسان حیوانی است که به اصول اخلاقی پایبند است و در نتیجه در دوره جدید، تعریف انسان با اخلاق صورت می‌گیرد. گستره اخلاق تا کجاست؟

تا آنجا که دایره ذهن گسترش پیدا می‌کند، اخلاق نیز ادامه پیدا می‌کند. اصلاً نمی‌شود از محدودیت سخن گفت. همچنین «دیگری» اخلاق می‌تواند فرد، خانواده، شهروندان یا حتی جامعه جهانی باشد؛ پس تا جایی که این «دیگری من» گسترش می‌یابد، حوزه اخلاق نیز گسترش می‌یابد.

یکی از مقوله‌های جدید در حوزه اخلاق نسبت آن با مقوله کرامت انسانی است. کرامت انسانی دستاورد دوران مدرن است. در دوران پیشامدرن انسان به مثابه مخلوق خدا بوده است اما در دوران جدید، نگاه جدیدی به انسان شد. عقیده شما در این مورد چیست؟

انسان در مراحل اولیه یعنی در دوران یونان، دین زرتشت، آیین بودا، ادیان باستانی و دوران اساطیری منیت نداشت. انسان «او» بود و هیچ‌گاه تعریفی از خودش ارائه نمی‌داد. اما بعد از قرون وسطا انسان کم‌کم جایگاه خود را در طبیعت یافت و در کنار طبیعت، خودش را تعریف کرد. بدین صورت «من» پی‌دید آمد و با پیدایش این من، دیگری پدید آمد و ارتباط این دو مسئله شد چرا که دیگر نحوه این ارتباط را «او» تعیین نمی‌کرد، خودم تعیین می‌کردم.

در دوران جدید و به‌خصوص در فلسفه معاصر و از قرن 18 به بعد، ما با انسانی که منیت یافته روبه‌رو هستیم؛ انسانی که در طبیعت موجود است. انسان نه به معنای خلیفه‌الله و مخلوق، بلکه هستی او در کنار هستی‌های دیگر در طبیعت طرح شد و بنابراین رابطه من با دیگری مهم می‌شود و «او» اهمیتش را در این رابطه دوطرفه از دست می‌دهد.

وقتی اینطور شود، اخلاق در سطح فردی و اجتماعی مطرح می‌شود و آن خلیفه‌اللهی به‌صورت کرامت انسانی مطرح می‌شود. انسان دیگر فقط مخلوق و بنده صرف خدا نیست بلکه هستی‌ای در کنار دیگر هستی‌هاست که خودش رابطه‌اش را با آنها معنی می‌کند و با هم‌نوع خودش در ارتباط است. از اینجا احترام به دیگران، کرامت انسان و میانی‌ای که به‌عنوان حداقل باید رعایت شود، مطرح می‌شود و این همان چیزی است که از قرن 18 به بعد مطرح می‌شود.

یعنی کرامت انسانی مبنای اخلاق مدرن است؟

بله، می‌توان از کانت مثال زد. او می‌گوید همه‌چیز قیمت دارد؛ تنها انسان است که ارزش (Dignity) دارد. این ارزش انسانی چیزی نیست که به او داده شده باشد یا کسب کند بلکه این ارزش چیزی است که انسان خودش دارد و فقط فراموش می‌کند. تأثیر این نگاه فلسفی به مقوله کرامت انسانی، بر اخلاق در جهان مدرن چگونه خواهد بود؟

البته کرامت را سیسرو هم طرح کرده بود و بعد فراموش شد. این کانت بود که دوباره آن را طرح کرد. آنچه ما درباره کرامت فلسفی می‌دانیم، باعث تحولی شده که دنیای مدرن را ساخته است. در اکثر قوانین کشورهای (به‌عنوان نخستین اصل) یکی از بندها این است که کرامت انسانی باید رعایت شود. وقتی از کرامت انسانی سخن می‌گوییم، از حیثیت سخن می‌رود که باید

حفظ شود. منظور چیست؟ آیا آبروی اجتماعی مد نظر است؟ خیر. کانت مثالی می‌زند در مورد قیمت‌داشتن همه اشیا غیر از انسان و ارزش‌داشتن انسان. او می‌گوید اشیا به دلیل سودشان قیمت دارند اما انسان چنین نیست؛ انسان چه سوددهی داشته باشد چه نداشته باشد، باید ارزشمند باشد. پس انسان را باید به عنوان انسان در نظر گرفت. انسان هیچ‌گاه وسیله نیست که از بهره‌دهی‌اش تعیین قیمت شود بلکه انسان بالذات انسان است و کرامت دارد.

برخی پژوهشگران معاصر معتقدند که مفهوم کرامت انسانی برآمده از مفهوم وجدان مسیحی است و کرامت انسانی به ما هو انسانی صورت تقدس‌زوده این امر است؛ آیا چنین است؟

اگر بگوییم که سکولاریسم سبب شده که کرامت انسان مطرح شود، می‌شود گفت که این دو به هم ربط دارند اما نمی‌شود گفت که سکولاریسم دین سبب شد که کرامت انسان مطرح شود.

آیا امکان آن هست که از دل الهیات اسلامی نیز چنین مفاهیمی اخذ شود؟

مسلمانا، «ولقد کرّمنا» یعنی اینکه خدا این کرامت را به ما داده است. در اسلام این مسئله بسیار قوی‌تر از الهیات مسیحی طرح شده است. کانت جمله بسیار معروفی دارد که می‌گوید من را 2 چیز متعجب می‌کند؛ یکی ستاره‌های بالای سرم و دیگری وجدان درونم. از این وجدان درون بعدا به اخلاق و به آگاهی درون می‌رسد.

اما در فرهنگ اسلام، آن کرامتی که طرح شده است، جدای از این نیست؛ یعنی همان قدر که کرامت انسان می‌گوییم، خلافه‌اللّهی در آن است. هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم که بگوییم کرامت انسانی از خلافه‌اللّهی جدا نیست. کرامت همراه دین است و عطیه‌ای الهی است که خداوند به انسان بخشیده است. این همان مفهوم حق‌الناس است. حق‌الله را خدا می‌توانسته به ما نهد، ولی ارتباط من نسبت به ممنوع، حق‌الناس است.

آیا از فیلسوفان اسلامی کسی به کرامت انسانی توجه کرده است؟

در فلسفه اسلامی به فلسفه اخلاق کمتر توجه شده زیرا اخلاق با دین ما عجین است و نمی‌تواند جداگانه طرح شود. بنابراین کرامت انسانی به معنایی که در غرب مطرح است در فلسفه اسلامی دیده نمی‌شود.

حکم مطلق کانت در نقد عقل عملی در یکی از 3 تقریر خود چنین است: «چنان رفتار کن که در رفتار تو انسان به مثابه انسان هدف باشد نه وسیله»؛ تا چه حد می‌توان این سخن را به عنوان یکی از بنیادهای اومانیسم غربی ارزیابی کرد؟

البته وقتی کانت را در این حوزه بررسی می‌کنیم، نباید او را به اومانیسم ختم کنیم. کانت حرف بدی زده است. حرف اصلی کانت این است که «مبنای ارزش‌های اخلاقی رفتارمان چیست؟» در دین خداترسی است؛ ما با خدا معامله می‌کنیم و هیچ‌گاه عاشقانه با او مواجه نمی‌شویم. در حوزه اجتماع هم از قانون می‌ترسیم و وقتی ترس از زور قانون نباشد همه قوانین را زیر پا می‌گذاریم. در حوزه فردی هم چنین است.

خودمان وقتی فکر می‌کنیم به آن عمل نمی‌کنیم. کانت می‌گوید ای انسان اگر تو کرامت داری و برای خودت صاحب ارزش هستی، بین چگونه می‌توانی به تکلیف خودت عمل کنی. اگر خودت را قاعده‌مند کردی، در آن صورت به ارزش خودت پی‌برده‌ای. تکلیف به معنای وظیفه نیست و وظیفه خیلی پایین‌تر است. می‌گوید آنچه‌ان کن که اگر دیگری این کار را کرد ناراحتی تو را باعث نشود.

به تعبیر امام علی(ع) کاری که بر خودت نمی‌پسندی بر دیگران نیز نپسند. کانت همین قاعده را فلسفی کرده است، ضمن آنکه از آن فراتر می‌رود و می‌گوید چنان رفتار کن که رفتار خودت بتواند يك قانون کلی باشد. البته این مسئله با نقدهای فراوانی مواجه شده است.

یکی از مقولات مهم طرح‌شده توسط کانت، آزادی است که از لوازم عمل به حکم مطلق اخلاقی است؛ این دو- یعنی کرامت انسانی و آزادی- چه نسبتی با یکدیگر دارند؟

آزادی مثل همان کرامت است. آزادی در آرای کانت به این است که من آزادم، خودم خودم را مکلف کنم و دیگری چنین نکند؛ یعنی در عین جبر آزادم. انسان آزاد کانت، انسانی همراه کرامت است. پس انسان در رابطه با دیگر انسان‌ها نیز باید حداقل شأن انسان‌ها را رعایت کند.

همشهری آنلاین- منوچهر دین‌پرست